

خلق الإنسان على البين والبر

الحمد لله الذي خلق الإنسان على البين والبر
وخلق الإنسان على البين والبر

اسرار قرآن

ح. ب. فراتر پوری محمد ابراهیم صاحب شایه جان پوری و جمیع

الزین

اسرار

والله اعلم

محمد و الله اعلم

(2)

CHECKED-2002



آن چیست که تهنه
که صورت اخبار
کام می شوند و
پیرایه خبرش
امید اول این
خود میکرد البته
ده حبلال
سامی باشم
دید حرفی

سوالیات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نه در اخبار پس آیه شاذی
من الاولین و قلیل من الاخرین را نسخ قرار دادن بعضی کسان را
چون در سوال دوم فلا اقسیم بواقعه النجوم قسم شده تاکید این
قسم بجهل و الله لقسیم لو تعلمون عظیم فرمودند و همیشه چیست سوال سوم
و اگر بیهل فی ذلک قسم لذلک خبر اهل چه معنی دارد سوال چهارم در مضمون
سعیکم لشيء كراشه بود که بعد از یاد کردن سوگند با حرف تحقیق موکد گردانده
اند سوال پنجم لعل در قرآن شریف براس چه معنی می آید سوال ششم
شجره ناره که از بعضی آیات مفهوم می شود مراد از آن کدام شجره است سوال هفتم
عطف مفرد بر جمیع و عطف جمیع بر مفرد اهل معنی کرده می پذیرند و در آیت
ختم الله علی قلوبنا هم الاية عطف مفرد بر جمیع و جمیع بر مفرد واقع است

بیست و نهم در افرا و سمیع و صبح آوردن قلوب و
 در آیه مذکوره چه نکته است مکتوب اول در معنی بعضی آیات شریفه
 ب نام مولوی محمد صدیق صاحب دایم بر کاتخم و جلاله الله کاسمه المصطفی
 بنی خلائق محمد قاسم سیر ایگناه پس از سلام مسنون الاسلام عرض
 از دست و دست که عنایت نامه سر پای منت کشیده باشد اما کمالی طبع
 حال رشته و عوارض متنوعه بهانه دست کشیده شد و در نه تقصیر تاجیب
 ز نامه اعمال این حقیر نوشته نمیشد و بیرون آن نامه دیر آید و بیایم آمد
 روز بنام خدا نوشته ام کاش کار گذاری امروز در پیچه تلافی بافت شود
 بوی سوال اول محمد من این مسلم که اخبار صلوٰه باشد یا کاذبه در خروج غیبه این
 همراه احکام کرده اند اما انتشار آن چون این است که احکام از اقسام است
 باشند هر چیزیکه جهت انتشار آغوش دارد و مورد نسخ توان شد که تکیه علیکم
 الصیام و لله علی الناس حج الیهیت و غیره اخبار اگر چه بطریق تحقیق از قضا
 اخبارند اما چون مخبر عنه این اخبار انشائیت از انتشارات لایزم تا زمان نبوع
 صلی الله علیه و آله و سلم و بیعرض نسخ بودند و درین زمانه بوجه انقطاع و محو
 محکمت داخل شدند الفقه این اخبار و امثال آنها بدان ماند که حاکم علیه
 صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع دهد نظر برین بحیثیه ذاتیه یعنی لمجا
 من حیث هو این جمله اخبار باشد اما لمجا مخبر عنه از انتشارات شمرده شود
 چون این سلک دقیق روشن شد دیگر باید شنید عقود که وعده هم بدان
 سر دارد ازین قسم اخبار و افاده جهت انشائیت برتر اند منی مینی که

اینجا احتمال تقدم مخبر عنه دو راز قیاس نیست و در عقود آن چیست که تهمت
 مخبر عنه بر وزه همگ اخبار مذکوره گردانند اینقدر هست که صورت اخبار
 پیرایه خبر بر هر چه مضامین کشیده بایحیام تحقق در پی استحکام می شوند و
 بدست که ثلثه من الاولین الخ از اقسام وعده است گو در پیرایه خبرش
 تشبیه آمیخته و ارا را قوی گردانیده اند مگر باغزایش بالا برآمد اول این
 تقویت را چه ضرر اگر تفتیش موعود اینطرف بی نیاز سے کار خود میکرد البته
 صورت کذب درین میدان گرد افتانها میکرد و گویا سیر پرده حلال
 و بی نیازی نمی رسید زیاده ازین چه حاجت که سمع خراش سامی بکشم
 آری اگر تفسیر در پیش نظر همچنان می بود شاید بتأیید و تردید حریف
 جذبی نوشتم اکنون اگر فقط با اعتماد خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود اینقدر
 دیگر بنویسم که اول در حق مقررین است و دوم در حق اصحاب یمن
 می ترسم که بخیله تفسیر بالا را سه نباشد و رنه دفع این غلیجان سهیل بود که
 امتیاز و اهل جنت و نار یوم فضل با قانیه یمن و پیار خواهد بود و پدید است
 که مقررین از ارباب جنت و نعمیم مقیم اند ننو ان گفت که او شان را
 یمنین خود جانشینا دهند و او خصوصاً و قبیله که لفظ یمنه و شمه را پیش نظر گیرند
 چه یمنه و شمه جاسے راست و جاسے چپ را گویند این نیست که مثل یمن
 و شمال بر دست راست و دست چپ حمل توان کرد توان گفت که
 بر او از اصحاب یمن و اصحاب شمال کسان اند که نامہ اعمال شان بر دست
 و دست چپ شان بدهند مگر آن که این میچرخان را بوجه قلت مزاوت

بلکه عدم نزاع است کتب لغت و کتب ادب اطلاع نبود با کمال اگر مراد
 از یمن و شمال دست رست و دست چپ بود و آن وقت محتمل بود
 که مراد از اصحاب یمن آنانند که نامه اعمال به دست راست خواهند گرفت
 و فرق تقرب و عدم تقرب در اینجا کار نمی کند و به بخت رفته کار خود خواهد کرد
 مقرمین را به درج علیا خواهند برد و باقیان را بدرجات مسافله خواهند نشانید
 و وجه مدافعت این هم قطع نظر از آنکه لفظ یمنه و مشتق از یمن این معنی را
 شاید آن است اول نفس که شکر از واجات ثلثه است ظاهر است که اگر
 مقرمین را داخل اصحاب یمن خواهند فرمود و تفریع او بر سه چگونگی رست
 خواهد آمد و یکنه و اوقات در باره ای سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کارها
 می بینیم که از آنکه مقرره خود یک قدم بیشتر نتوانند نهاد و ماماناً اکتفا
 مقام معلوم و بعضی پروردگان اغوش غایت را می بینیم هر جا که خواهند
 بنشینند و وقتی که خواهند بیانید اگر کیفیت مصوری در که خداوند پروردگار
 که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فرود آریم کدام مرجع است که لوک او بدل خلد
 القصه ممکن بود که درین قضایا همچو قضیه کل کاتب متحرک الاصابع و صفت
 عنوانی تقرب و اصحاب یمن بودن را به اختصار باشد مگر نه به این معنی که وصفانی
 علت و مقتضی محکوم است بلکه مراد است که محکوم علیه این قضایا جهت
 تقرب و یمن بود این نیست که مثل الکاتب ضاحک بالکل نحو و بیچار بود
 فقط اراده محکوم علیه اصل نماید مگر چون مایه علم من بعلم یمن خیال نارسا برین
 تفسیر در سینه دارم نه در سینه جرئت این سخن در زبانم نیست -

جواب سوال

جواب سوال دوم و چه غرض از انقسم لولعلون عظیم مقسم علیه است که بالظواهر
 طبیعه ان لقرآن کریم در آورده اند عرض نیست این مقسم علیه از مقسم علیها
 پنهان برتر است که لولرا آفتاب از نور قرآن ایجا نیست که شمس اگر بی نور
 پلزد و محتررا هم درستی نیست که درین حالت ظلمت ذاتی بدریوزه گری بود
 اینجا هم نیست که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد همه قضایا و منبیه
 غلط باشند بجز این مقسم علیه یمن غلط باید تا سامان را از خواب غفلت
 بیدار نماید مگر اینجا همه اقسام بیکرتبه افتاده بودند از سر انتساب این ایمان
 بجانب ملک علام غفلت در آن سپرده از ایمان دیگران ممتاز گردانیده بود
 نظر برین بوجه غفلت مقسم علیه غلطه مشارالیه را یاد و آموه آماده قبول نمودند
 تا بساوا ایمان خداوندی را همچو ایمان دیگر سرسری فهمیده روگردانند
 و جمیع دیگر اینکه سفلیات را اگر بهر افعال خاده اند علویات را جلوه افعال
 داده اند هر تغیر و انقلابی که در خاکد ان زمین روید هر نشانی که
 در عالم اسباب یمن کو اکب اند که باطوار مختلفه می آید و میرود عده تفسیر
 و محین انقلابی که پس از انقلاب ظهور روز قیوم باین حدوث بر روکا
 آمد نزول قرآنی است نظر برین زانچه این انقلاب از جمله زانچه برتر
 باشد نقشه این اجمال که از اجتماع جمله نجوم بحیث مخصوصه ظهور فرموده
 از جمله نقشه های که در حوادث جلوه گر می دارند حسن و اعلی باشد برین وجه نقشه
 دیگر حوادث که مقسم به خدا می گردید اند برین نقشه نزدیکین سبب موصوفه مقسم علیه
 فقط جواب سوال سوم هل فی ذلک قسم لذی

جواب سوال

استقامت تقریری است و اگر کسی بمعنی تحقیق گرفته باشد مسقط اشارت
 نیز همین باشد مگر این جمله را بعد حملها سے متضمنه ایمان مذکور بطور اعتراض
 آورده اند تا اینجا محض معترضه عظمت ایمان را آشکارا گردانند و جواب ایمان را
 بدلائل مابعد محذوف فرموده اند بنیال احقر مطلب نیست که اگر فرموده
 ما را بشیریم نخواهید بخاد چنین و چنان خواهیم کرد پس ازان بطور اثبات
 قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الهی کیف فعل ربك الخ فقط -
 جواب سوال چهارم آنست که لست بانی بنیال و چون جواب اعتراض بیانی
 اکثر کم نهان است که بل می گویند چون هدایت و توفیق بیست خود فرموده
 ماند دست ما کو تو دوستان تا بان رسید همه را برابر چرا نگردانید و بیارے
 از کم عقلان بر زبان سخن معنایین میراند نظر برین فرموده باشد که ساعی
 بنی آدم از یک نوع نیست هر می نیات قبول خدا دارد و یا گوئیم هر فعلی
 محک حقیقت است و را هر یک را به نتیجه حدی می توانیم و همین یک سخن
 بطور اگر بشاور بان باشد که مایات بنی آدم چنانکه فرموده اند الناس
 من لدن واحد و اما تفاوت در اعمال و در اعمال و در اعمال و در اعمال
 عرض تمام اینها شد و ما یک آن عرض کردیم باشد و در پایان اشاره آنست
 که چنانکه پیشتر یاد کردیم آن کرد و گوئیم کار در از اختلافات کار هر یک
 با اختلافات و این از پی می بریم چنانچه اختلاف از این ساعی بنی آدم باشد
 انواع ساعیان باید رسید باز پیچ اختلافات و تفاوت در اعمال و در اعمال
 نباید کرد و در دفعه را یک یک باید بنویسد و گندم و جو را یک یک باید بنویسد و فقط

جواب

قارالذات

جواب سوال پنجم حاصل خبر افاده ارتباط ماقبل و مابعد است اما نه هر
ارتباط بلکه ارتباط سببیه ماقبل و سببیه مابعد و آنهم بطوریکه فیما بین یک غیر
قارالذات با دیگر غیر قارالذات باشد غرض هم اینست که فیما بین سبب و
سبب تقدم و تاخر زمانی نباشد نه اینکه سبب و سبب در بادی النظر
غیر قارالذات باشد مثلاً گندم را اگر برشته افشانند این تخم زری سرپایه
اسیدواری حصول غله افسان مضاعف پس لذت یابنده و غیره و غیره
درین قصه هم اگر چه سبب و سبب غیر قارالذات نمایند اما انظار ظاهر
پرستان همین گندم را سبب و سبب دانند نه ظهور آنرا با سبب ترجیحی
که موضوع لعل است از معنی رجاء و ریاضه اما آنانکه از الفاظ گذشتند
یا درین قصه نظر غور نموده اند لعل را بعضی شاید بگیرند و شاید را شکر
پنداشته حیران می شوند نه شاید معنی شکر است نه لعل را با شکر و کار
فقط اشاره بامیدواری میکند که بنایش بر سببیه و سببیه نهاده اند و ظاهر
که سببیه و سببیه مدعی شکر و عدم تحقیق نیست شکر و عدم تحقیق را اگر
در هیچ موقع جابجایی آید و جهش آن باشد که در سببیه یک نسبت دیگر
شک یاد وجود اسباب شکر رود و در این نیست که در وجود اسباب
و سببیه آنجا تحقیق بود و با اینهمه شک از میان خبر و چه این سوال
شبهه ناد و آیتیکه متضمن شجره مبارکه است شجره که از اشجار کوه طور است
تخصیص نوع او اینوقت یاد دارم از تفاسیر و ریاضه که هر چه باشد در او
همین قسم شجر معروف است حاجه تاویل چیزی به غیر تحقیق سببیه نیست

جواب ششم

مطابق ظاهر آیه بین شجر دنیاوی است گو مسقط اشاره بطن آیه چنبره دیگر
 باشد و شاید وجه استغفار همچو خطرات باشد الفصه لکل آیه ظاهر و بطناً
 مسلم است و ظاهر آیه رو به بین معنی ظاهری دارد و جواب سوال ششتم وجه
 که است عطف مجموع بر مفرد و مفرد بر مجموع باین معنی بفهم هنوز نیامده که جمیع
 مقابل تثبیه و مفرد معطوف و معطوف علیه نتوان شد شاید مرادشان چنانچه
 دیگر باشد یا عطف جمله را بر مفرد مکرره داشته و غرض شان این باشد که
 جمله را بتاویل مفرد گردانیده اگر فاعل یا مفعول گردانند مفرد را بر عطف
 نکنند و اگر مرادشان بین است که آنجناب نوشته اند یا او شان در تمهید
 این قاعده خطا کردند یا در تحدید این دائره بخلط افتادند این نوع بر صحت
 شکی مشتمل باشد و هر صنفی بزرگ و اگر بود یکی از آن مکرره هم بودند همه
 و این که در قرآن شریف وارد شده از آن قسم مکرره بکران باشد
 و اگر تمهید و تحدیدشان همه صحیح است اعتبار معنی را بودند الفناظرا
 جواب سوال ششم همه مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع درست
 است و حکمت در اختیار لفظ سمع بے آنکه بعلامات جمیع بنوازند بنظر این
 کم نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجهش
 آن است که آنچو مظهر افعال اند و ظهور افعال بدون ملکه و قوه که
 بالیقین وجودی باشد صورت نبند و تفاوت و تشخص وجودیات بر
 حقوق فصول و منیرات بدست نیاید بدین وجه اختیار صیغه جمیع نهیب
 آمد و استماع قسمی از افعال آیه آواز دیگران بگوش رسید و کما جزو

میکند همچو آنکه همچو البصار و قلوب نور نظر با محبت بر آمده معصولات را
 در بر یکیش و ظاهر است که جهت انفعال من حیث هو انفعال و تحقیق
 فقط از روستی عدم دارد و در قبول آثار که کار انفعال است از چه
 روستی اگر عدم نگویند تحصیل حاصل بر سر افتد مگر اینهم میگوید است
 که عدم من حیث هو عدم مختلف الانواع نیست اگر هست وجود است
 اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الانواع گردانند که اعتبار اشکال و اشکال
 سایه را مختلف الانواع نمایند چنانکه اینجا اشکال نور سایه می نمایند و رنه
 و حقیقت سایه را با شکل چه کار که او عدمی است و این بهر وجودیات
 باشد همچنین انفعالیات را قیاس باید کرد که فی حداتها واحد باشد اختلاف آنها
 بحیثیت اختلاف مقولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی سمع فقط قابل انفعال
 نه بلحاظ مقبول اثر فاعل و رنه ختم چه فائده دهد بالضرور ایراد بصیغه مفرد و نسب
 آمد اما اعتبار مقولات که جمعیت را و ان سپرده صحیح عطف گردید تا اشاره
 شناسان بدانند که غرض از ختم دفع آواز با است نظیر بین اخفاقی بوسیله علی
 با آواز با و گوناگون پیوسته فهم ختم را بر فهم آنها خواهد کرد و الغرض غرض از عطف
 اشتراک ختم است در معطوف و معطوف الیه و ختم و سمع اشاره تنوع میکند بدین وجه
 انجام ختم تیر دو جا بیک اندازه شد و پدید است که ختم فعلی است شدی و قلوب
 و سمع بجانب مفعول افتاده اند اندرین صورت عرض اصلی از عطف
 بیان کیفیت مفعولی یعنی کیفیت و انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند
 چو آن کیفیت هر دو جا مختلف الانواع شد عطف بر امتحان خود ماند

البته انقدر فائده زائده بدست افتاد که سمیع بحیثیت ذات واحد
 و این تعدد محض بالائی است فیض مقبول است و این بدان ماند که
 در قالبی معدنیات مختلف الانواع از سیم و طلا اندازند چنانکه آنجا و حیات
 شکل قالب با انواع مختلف پیوسته از هر یک وحدت و وحده خبر میدهند
 همچنین اینجا خیال باینکه بود - کترین و متعلقان کترین همه شمول غنیات
 ایزدی هستند و بخدمت بیان محمد شیر الدین صاحب و میان محمد سحاق
 صاحب و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند و دیگر
 هر که پرسد و یاد ماند از من سلام و من باین سوال و رعایت فاذا
 انشقت السماء فکانت و ربهم که الله ان آیات و بعض آیات دیگر
 ربط آیت فبائی آلاء ربکم اتکذبان در فهم نمی آید زیرا که نعمتی و آیمنا
 نیست سوال دوم جمله لیعلم الله من ینصحه که در سوره حدید واقع است
 با وجود تلم آوردن لام بر اے کدام فائده است مکتوب دوم ایضا
 بحواله نامه مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سرایانیت
 و محبت مخدوم مکرم مولوی محمد صدیق صاحب الله تعالی - کترین محمد قاسم
 پس از سلام مستنون مدعا نگار است در جواب نامه اول اگر چه تاخیر شد
 مگر تقصیر نشد پس از دو روز و نامه اول روزی که چند روزی تاخیر شد
 باز از یاد من رفت وقت روانگیم بر اسپور منبهاران یاد آمد جو اشش نوشتم
 و همزه گرفت و بدل سهم کردم که بر اسپور نظر ثانی کرده بڈاک خواهم رسانید
 البدر هجوم احباب فرست نیافتم بادران ایام اسباب کشاکشی بریلی

سید

خاستند هر چند خواستم که نزد ماما مولوی محمد سیر صاحب کشیده بروند و این
 زواروی در ارسال التوار و دیگر در آمد وقت واپسی از بریلی یاد دارم
 آن نامه را به نفی الدین خان سپردم یا مولوی احمد حسن صاحب همراه خود
 بغرض نقل بردند و قصه آن نامه را از یک ازین دو صاحب باید گرفت
 باقی ماند سوالات دیگر جواب آنجا درین نامه عرض میکنم آیات سوره
 رحمن که با آنها اشاره فرموده اند اشاره بنعمتها دارند که به سلب آنها آیات
 مذکور دلالت دارند ظاهر است که سلب نعمت بر وجود نعمت منافی است
 و اینهم ظاهر است که اینجمله امور شارالیهها یا زوال سامان نعمت اند یا زوال
 که این نعمت است و لفظی علم الله بر نفس تقدم و تاخر یا قبل و بعد
 آن دلالت میکند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم امر حجت اسراج لیتور مکان
 لام لیتور بر علیه اسراج و سلولیت تنور و تقدم و تاخر ذاتی یا قبل و بعد
 دلالت خواهد کرد بر تقدم و تاخر زمانی آری انزال کتب و انزال حدید
 هم خود از زمانیات و حوادث می نماید جویش چیست جوایش نیست
 که چنانکه بجهتبر اکنه اول نقشه میکشد و باز موافق آن تمیر می نمایند همچنین
 بجهتبار و ایجاد این عالم اول نقشه کشیده اند تا منشا شاید عالم مثال
 است و گمانم چنین است که آن قدیم است در آن عالم اول این تقدم
 و تاخر به پیرایه تقدم و تاخر ذاتی بر روی کار آمد و باز موافق آن ظهور
 فرموده به تقدم و تاخر زمانی سووم گشت اینجا چنانکه انزال کتب انزال
 حدید ذاتی و حادث است همچنان علم مذکور هم حادث باشد و اینجا هیچ

قدیم اند علم هم قدیم باشد و چون نباشد هر چه اینجا است همه اول اینجا بوجود
آمد یا بر طبق آن اینجا ساخته شد اینجا اگر انزال و ارسال و علم است آنجا
نیز اینهمه امور باشد آری هر جا مناسب آنجا لیکن این حدوث اینجا
پس از قدم علم اول منافی شان الوهیت نباشد کس ننیداند که شاید تقصیر
پس از اختتام آن بعد آن که اول علم نقشه بدین باشد بر حدوث علم
وقت شاید ولایت نکند بلکه شاید مذکور علم ظهور و ظهور علم اول
باشد چنانکه این وجود ظهور وجود اول بود و الله اعلم بحقیقه الحال بهم
برادر این و جمله خانان و مجمع حاضران سرگشته اگر یاد ماند سلام
عرض دارند مکتوب سوم بحجاب بعضی شبهات وارده بر آیت
خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربك عطاء غیر محدود و معنی شعر شنوی زنده معشوق است
عاشق مرده نه جمله معشوق است عاشق پرده نه السلام علیکم -
جمله خطوط سوخته آتش شدند آن وقت یاد ماند که خطوط جلال
سوختنی نیز زین سبب تعیین سوالات سامی و شوار افتاد نه حافظ ام
درست و نه توجه نه همچو امور با دارم و نه خطوط موجود آنچه همچو سخنان بازی
و گوشش است بنابر جواب میگردد و انهم اگر غلط افتد و درم در ما دامت
السموات والارض هر دو احتمال است اگر معنی استیصال مراد داریم
چنانچه اکثر همین کنند و در انشال این کلمات مراد دارند آسمان و زمین و فرخ
و جنت مراد خواهد بود و اگر نظر بر صیغه ماضی افکنند آسمان زمین و آفرین لازم خواهد بود

مگر هر چه باشد متناهی خلوه نخواهد بود بلکه بلا غایتی خواهد افزود اول دوسه مقدمه
 عرض میکنم آن را در گوش باید نهاد اول هر چیزی را از ماده و سیاهان حدوث
 بقا و خویش از حدوث و بقا ناگزیر است باز در صورتی که این پنج سامان
 در کائنات اسباب وجود آنچیز نیز ضروری مکان را از حدوث و بقا و خویش
 ازشت و گل و چون و وجوب و غیره و هیئت مجموعی چاره نیست و در صورت
 فراهی این همه این هم ضروری است که مکان در ساحت وجود جلوه افروزد
 دوم لکن الخیر کالمعائن دوام مشهود با دوام موعود و شجره یونیکه
 آن را در قلوب میسر آید این این دو سو هم هر چیزی را دو گونه عمر است یکی طبیعی
 دوم عرضی مثلاً ثمرانیه را بعد پختن اگر بطور خود گذاردند پنج و شش روز باقی
 ماند و پس و اگر در سر که یاد رهند و روغن اندازند همچون انبه سالها سال ماند و
 متعفن و متغیر و فاسد نشود چون این دوسه مضمون مدیه حذا م شدند این هم
 باید شنید اگر آسمان زمین آخرت مرا بگیرند اول این دوام و خلوه که بهر کفر
 و مومن و رد و زرخ و جنت است بوجه بقا و خلوه زمین و آسمان اندازیم
 قضا یا قیاس تهاتر دل رسد چه آسمان و زمین اندازیم هر چند آسمان زمین
 نبود که خمیر یابیه بنی آدم بود اما ازین هم چه کم که بدل مای تجلل آن توان از مردم
 اینست که قابلیت بساده اند و قابلیت که زمین نهاده اند بمنزل علته تامه بی
 آدم و دیگر اشیا و واقعته فیما بین السماء و الارض است و همین باشد که همیشه
 بعد السموات و الارض لفظه ما بینهما می افزایند تا دانند که این تعقیب درستی
 شمره آن تعاقب ذاتیت که در علت و معلول و سبب و مسبب خانه نشین است

باز بارشاد جبل لکم الارض فزاد السماء بناء وانزل من
 السماء ماء فاحز جرده من الثمرات من قال لکم یاین طرف راه نموده
 که سامان بقای بنی آدم بین ارض و سماست که اول ذریعہ حدوثشان بود
 مگر اگر فرض کنیم که خاک را از میان بنیم گرفته اند و دیگر پراپرا بود و برابر افتادند
 و رکارا حراق بیخ فتور و قصبور و نیاید باز اگر آب را بریزند و ملو است و بگردد
 برند و همچنین بدیگر کشندگان آتش کنند احتمال فتور خارجی هم بر خیزد لیکن
 بیشتر نظر بر طبائع دارند و خیال سوانع خارجی به ما دم برب آرد که احتمال سوانع
 خارجی در پیش آید ورنه بدون استثنا سوانع قضایا بر طبعیه پیرایه دوام کشند
 مثلا گویند آتش میسوزد و آب آتش را میخورد از زهر میرند و از آب حیات باز
 زنده شوند اینهمه قضایا بر طبعیه پیرایه دوام مذکور شوند و هر کس از این قضایا دوام
 فهمد حاصل آسمان و زمین و وزخ و جنت هر چند اصل خمیر بنی آدم نبود بلکه
 خمیر انسانی بشهادة یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات
 تبدل میشود مگر این تبدل همچو تبدل خاک بجای خاک موجب تحلیل تاثیر خمیر نباشد
 و خود پدید است که آسمان و زمین را اگر فناست با سباب خارجی است نه فنای
 پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی و غیره سخاوه اند آنجا رخسار گریبان حیوانی
 شان شود و شاید همین است که از اول تا آخر یک اند از قائم اند فارجمع
 البصر هل تری من فظور و همین است که فنا را ارض و سما بفتح ص و
 تقدیر یافته اند و هی صورت مقتضای طبعی ارضی و سمائی دوام بود پس چون
 این دوام طبعی را در نظر دارند باز خمیر بایه بودن بایست آنها نظر نگارند این دو

مستحق شود که ارض و سما را دوام هست و تا دوام آن خدا دوام بنی آدم ضرورت
 واللہ اعلم بحقیقه الحال باز اگر ذبح موت را در خیال خود محفوظ داشته بیا د
 آرند که فنائیت سما و ارض را در کار آنها راه نداده اند احتمال موانع دوام
 هم برین استمرار آنحانیست با جمله خلوق بنی آدم را که درین آیه مذکور است
 اگر بوقت بقا و سما و ارض دار آخرت دارند گویا معلول را با علتش بیان
 کرده اند تا بر خلوق دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال دیگر راه مذکور
 دوام ارض و سما بمنزل خود است اندرین صورت یقین خلوق را استحکامی
 دیگر بدست افتد و اگر از آسمان و زمین درین آیه کریمه آسمان و زمین دنیا
 مراد دارند بالا هر آنچه مذکور شد انجم شنید نیست که اصل مقتضای طبیعت
 این است که هر سه را تا بقا و سما و ارض بقا بود و پس و اسباب بقا را اگر بقا
 برسد میباید که این سه هم در رکاب او باشد نظیرین زیاده از زیاده مدت قیام
 بنی آدم اگر معیون شد همان مدت قیام و بقا و ارض و سما باشد زیاده از
 اگر بقا بدست افتد همانا از سبب دیگر بود و اندرین صورت می باید که مدت قیام
 و بقا و بنی آدم باعتبار اصل فطره زیاده از مدت قیام ارض و سما بنود و آری پیشتر
 خوبی عنایت و غطت هر یکم شان این مدت را بشمار نتوان آورد و زمین سبب
 افزایش با سبب دیگر لازم افتاد این است که اول خالدين فيهما مدت
 السموات والا دهن فرمودند باز با استثنای الا ما شاء ربك افزوده
 مگر چون در نظر بنی آدم که کونه اندیشی شان از کوتاهی اعمار شان هویداست
 چه درین عمر کوتاه دورانند شبها و دور و دراز چه داند عمر آسمان و زمین عمر است

که زیاده از آن چه باشد توقیت بجز آسمان زمین مناسب آمد تا این طول تقابل
 آنها که هم سنگ و هم مشهور است این مضمون را بدیل محکم زنده باز افزایش
 الا ماشاء سرایک میالغی تحقیقی و گریز باشد چه بنیدیه هر کس بلکه جمله صفاتش
 را زیاده از بقا برایش بقا نبود و سیدانی که خداوند عالم را تا کجا هست و اصل
 همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عروض عوارض اتفاق است و
 اینجا هم مفقود است صفتی مفرح صفتی دیگر توان شد حرمت معارض
 غضب میتوان شد مگر اسباب خارجه را آنجا بحال تاثیر نیست فکر فرمایش
 امید رخ و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استنار الا ماشاء سرایک
 بدین خالین بیاورند بلکه استداراک آن فنا مقصود آرند که مخالف طبیعت
 ازین سما آید خلاصه مرام آن باشد که از فضا خارجی حسابی نباید گرفت بلکه بیروم
 طبعی نظر باید انداخت مگر خود دانسته که همچو موالید نلکه آسمان و زمین را بوجه
 تضاد ارکان فضا طبعی زیر حکم خود نگیرد و آنهم معلوم شد که در همچو قضایا نظر اگر
 باشد بر طبیعت باشد پس اندرین صورت این توقیت و تعلیق نصی صریح
 بر شلود دوم باشد و بوجه نکات معروضه بلا نعتی عظیم بدست آید و الله اعلم
 و بلکه تم ربط استنار باین مضمون که عرض کرده ام بطور اتصال مستقیم نتوان شد
 و اگر ای محاوره تسلیم کند بطور انقطاع خواهد بود و العاقل تکفیف الاشارة
 جواب سوال سوم رخ زنده مستحوق است عاشق مرده به باب الاستیاء
 عاشق و معشوق ضابطی و خود را نمی است یکی از رضای خود را برضای
 دیگر است زندگی که عبارت از حسن بالاراده بود بال و پیر انداخت

و چون این است این حیثیت و این اعتبار از زندگی بهم دست برداشت
 و نه زندگی بے ارادت حیات بے شئیت بود و هوکما تری به جمله معشوق
 است و عاشق پرده به عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بی غرضی
 و بے نیازی لازم است و میدانی که حاجت خیر از عدم خیر و حاجت نمان
 از عدم نمان است و احتیاج آب در صورت عدم آب و اگر وجود این شیار
 است باز بجهه طور بے نیازی است پس هستی منطاط معشوقی و هستی مدار عاشقی
 بود اندرین صورت جمله معشوق آمد مگر چون وجودات خاصه را احاطه اندامها
 چنان ضروری است که مقید را قیود و آغوش گیرند و از چار طرف گرد آیند
 لاجرم جیلوله آن چو جیلوله پرده در میان آن وجودات و مدرکان آن
 ضروری است با اینجه تصویر شاید تصور این معنوی و دشوار افتد مگر چه توان
 کرد که زیاده ازین توضیح بهم دشوار است بالخصوص درینوقت که افکار
 دیگر پیر سر اند پریر و ز جواب سوالی که تعلق بنفوذ قضای قاضی داشت
 برینج و شش ورق نوشتم ویر و ز جواب سوال که یکجی از وجود اجزا
 و وجود کل اتحاد و تغایر آنها تعلق داشت و دیگر از غنا
 و مزایا سر بود بزبانی عربی بر دو ورق کلان که مساوی چهار
 ورق این تقطیع باشد و قسم دوم امروز یاد غنایت باعث
 این تحسیر شد و من هجوم سوالات و توان از افکار و مزاجست کارها
 دیگر که نتیجه آن در امروز و فردا مسموع خواهد شد انشاء الله تعالی
 جل جلاله اطمینان از دل و فرصت از اوقات بر بود و ندانم

در علم حقیقت و از قلم پیروز اگر غلط است و جهش اینست و اگر صحیح است الحمد لله
 جل جلاله همه برادران و اقارب خویش و یار و اوران حقیر اسلام رسانند که توبت حرام
 متعلق تفسیر کریمه هل بنجاری الا الکفور و وجه اختیار اوصاف اربعه
 در سوره قل احوذ رب الناس - بسم الله الرحمن الرحیم که مکررین نام محمد قیام
 نام بنحیصت عزیزانجان مولوی سید محمد حسن زاده الله تعالی الا پس از سلام
 و شوق بکسوف مطالعه فرمایند از آن عزیز جدا شده بطوریکه شد به دلی رسیدم و دیدم
 که خطوط اطراف و جوانب رسیده نهاده اند بجهت عنایت نامه مولوی عبد الغنی
 هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در اوقات خلعت کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که
 شب دوازدهم این ماه بود با انجام رسانیدم نوبت به بست و یک ورق رسید اکنون
 جواب نامه خود باید شنید بوجه هجوم اشغال اتفاق تحریر جواب نشده بود معاف نماید
 اینوقت هم دشوار است چه عزیزم حاجی ظهور الدین احمد که بتقریب استقبال
 حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاده خود حاجی محمد کریم آمده اند
 پیش نظر اند مگر خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آن عزیز از آیه
 هل بنجاری الا الکفور رسیده اند و حاصل سوال بطاهر اینست که
 جز او سزا مخصوص بکفارت نیست عصاة مومنین نیز بجهنم اعادنا الله منها و نند
 و معذبه شوند اندرین صورت این صریح معنی دارد و جواب این شبهه
 بدو گونه می نویسم اول آنکه عصیان مومنین از تنه دل نبود بلکه اقتضای ایمانی
 معارض اوست مگر غلبه اثر دیگر داخلی یا خارجی سرایه عصیان میگرداند و اندرین
 صورت منشأ این اثر چیرگی باشد که بذات خود عارضی است و باقتضای

ذات راغب بخاصی است آن را شیطان نام نمی یافتن تا فرجام مگر
چون اینچنین است این مجازات در حق مومن بالعرض بود و بالذات معذب
همان چیز باشد که بالذات عاصی است حاصل این تقریر آن باشد که اگر
موصوف بالذات بعضیان چیزی را علی است فرض کنیم همان را نفس گویند
آن چیز را علی دیگر باشد و منشأ از عان ایمانی چیز دیگر و اختلاف این دو متضادین
آنچنان بود که در ابدان ما و شما و دیگر مرکبات عنصریه آب را با آتش گره داده اند
بهر حال تسلیم تضاد فیما بین ضروری است و نه کفر و ایمان باین تضاد و تقابل
که دانی و همه دانند از یک خمیر زانند و اگر سر نایه اثر مشار الیه امری است خارجی
مثلاً شیطان در حق آن اثر عارض و منضم او خال جهنم جزا بود و اگر آنرا قابل
آن دانند و در حق مومن تطهیر اگر اثر مذکور را قابل مجازات نه پذیری بارے
ازین چه کم که این او خال مومن در حق او مجازات نبود تطهیر باشد که لا جریم نمانی
از رحمت است نه غضب تا پاداش و مجازات خوانی و آثار غضب دانی و این
بدان ماند که نقره و زر و ربوئه گذارند و بگذرانند تا چرک از روی تابانش جدا افتد
و جمال مستور او ازین پرده نازیب بر آید یا اولاد خود را به حجام و جراح حواله کنند
تا نیش زنده آلاش از دل او بر آرد و پاک سازد و طرز دویم آنیکه دخول و وقوع
از مجازات و ادخال عام است که گاهی کسی را در آب و آتش اندازند و
گاهی پاره او بلخزد و بقیه آن را خود اندازند و باز نه سرارند و از اندرون
برون نکشند و چون بکشند که خود انداخته اند و آنکه بوجه عناد کسی را بچاه و
آتش انداخته اند و عرض او همین باشد که بمیرد پس دست او چه گیرد و آنکه پا او

لغزید و بقیاد از هر طرف بهر اخرج او دوند و نامقدور زنده براند همین طور
 قصه و نرخ است اعاد تا که منهای کفار را خود بیند از دوازده باز نه بر آورد و سونان
 را پا که بلغزد و بدین سبب در آن در این زمین است که او شان را از راه بواب
 نه پروند از راه پل بردند و میدانی که در دروازه بهر دخول و ادخال است و پل
 بهر عبور و مرور نه بهر وقوع و دخول اگر کسی بقیه این اقتضای پل و صراط
 نیست یا لغزی او باشد نظر برین این را مجازات نباید گفت غرض مجازات
 فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی فعل عبد است نه فعل معبود چون
 سونان را پا که بلغزد از هر طرف شقیان بدوند و برانند باین تقریر عمل
 بسیاری از مشکلات حدیث و قرآن سهولت توان کرد فقط قل اعوذ
 بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
 الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْغَيْثِ وَالنَّارِ
 در سوره والناس وجه تعوذ سببه اوصاف از یک شر و وسواس امینست و الله اعلم
 که وسوسه را بایمان تقابل ایمان غرض و اقتضای انقیاد را گویند و وسوسه را
 رو بسوی و اگر هست چنانکه هویداست مگر سید اول ایمانی همین ربوبیت او تعالی
 اول نشو و نما را انقیاد و تذلل بمشاهده تربیتها ربه پایان او تعالی باشد و ربوبیت
 خداوند را دانی که دست بدانان ملکیت دارد چنانکه غلام بقبضه آقا خود محبوس
 بود و بدین سبب کسب معیشت نمیتواند یا زوجه در قبضه مالک بقبضه خود محبوس
 باشد و بدین وجه قوت خود بحکم نتوان کرد و همچنین بلکه زائد ازین جمله کائنات
 در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس

فیه
 تفسیر
 مؤلف

چنانچه زن و نفقه غلام و زوجه بحکم حبس بر آقا رزق باشد نه بحکم ملک همین و
 ملک نکاح و نه نفقه ایام اباقی و نسوز و خروج هم بگردنش ثبت می شود همچنین
 نفقه جمله عباد و بحکم حبس مذکور بزمه خداوند کریم باشد و باین وجه که خروج از قبضه
 قدرتش محال است سقوط عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت همین اعطای قدرت و
 روحانی و جسمانی باشد و دیگر چه باشد لیکن چنانکه ربوبیت منوط بملکیت بود و همچنین ملکیت از
 الوهیت خیر میسر شد این همانست که الوهیت همین عبودیت باشد و عبودیت بحکم تصرف
 خود بر عبودیت دارد و عبودیت را دانی که همین تذلل و انقیاد است و بس لیکن بنابر
 تذلل فقط بر محبت است امری دیگر منشاء این کیفیت نتوان شد آری گاهی
 بیواسطه و گران روی نیاز بمحبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش محشوقان بهره
 کرده باشی و گاهی بواسطه میان باشد نیاز بیکه بخیرست دربان و پاسان اقارب
 و رقباء باشد از همین قسم است و نوکر هر چه با قار نعمت خود میکند از همین قسم
 غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را بر طرف کند باز رو بسویش نمیکند
 اگر آقا محبوب بالذات بودی انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چون این
 مقدمه هویدا شد از موجبات محبت نیز باید گفت متعلق محبت بصیغه مفعول در
 ماسخن فیه جمال و کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضه زوال نتوان شد
 یا احسان و قرب او تعالی که احتمال انفکاک او بدل راه نتوان یافت مگر هر چه
 با او باد این همه از ذات بحت فروتر است جمال و کمال را خود میدانی که از مرتبه صفات
 بالا رفتن نتواند همچنین احسان او تعالی همین است که ازان طرف چیزی افاضه
 فرموده اند پس چنانکه نور صا و راز شمس از شمس بر زمین فائض می شود همچنین وراثت

آن طرف که همین صفات باری تعالی باشد باین طرف فائز می شوند و از اینجا دانسته
 باشی که آنچه بزرگان صوفیه گرام فرموده اند که ممکنات سطره صفات باری تعالی
 اند حق این است که اولین صادر همین صفة وجود بود که نمودار از دست مگر چون
 حقیقه احسان او تعالی دانستی قدر که از قرب او تعالی نیز فهمیده باشی چه ندین
 صورت واسطه فی العوض و جملة صفات خداوند تعالی باشد و موافق تقریر متعلق
 آیه اولی بالنبیین که در تذکره سطور است قریب چه اقربیه او تعالی شهود
 شده باشد چون قصه یحیی است تعاقب جملة اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی
 احسانی باشد یا قربی واضح شده باشد و آنچه واضح شده باشد که الوهیت از
 ملکیت بالاتر است و چه این تفاوت این است که مصداق ملکیت او تعالی همیچون
 تصرفات و ملکه حکمرانی او تعالی است که در قرآن مجید از من هم آیات التجدد
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا بلك نفع و ضرر تعبیر
 فرموده اند و میدانی که نفع همین افاضه است و ضرر سلب آن اگر بمجلی فرو دارند
 همان محل ربوبیت برآید که فعلیت قوه و ملکه ملکیت است و میدانی که قوه و ملکه
 از فعلیت سابق است مگر متعلق محبت که موجب تدلل محروم است
 بالا مرتبه ربوبیت و ملکیت است درین دو مرتبه منشأ را اضافه آن طرف است البته
 آن اضافه صادره از آن جانب واقع برین جانب است و نه قطع نظر از
 از وقوع فی مرتبه الذات کائنات ازین اضافه بهره ندارند و بدین سبب
 اگر گوئیم که این طرف استنثار و افراد مقابل اضافه است بجا باشد و در مرتبه
 مجبوتیه منشأ و مصدر اضافه این طرف است و این اضافه محبت و واقع بر آن

طرف است و بدین نظر اگر گوئیم که آخرت به من هو ازین اضافه بجهه نذر و بلکه من
هو افراد و استغنا است نه اضافه درست بود ازین قدر بخوبی روشن توان شد
که مرتبه مجبوتیه که همانا مرتبه الوهیت است از الوهیت و ملکیت بالاست چه مقید و
مضاف از مطلق و منفرد و تر باشد با حلیه چنانکه مناسط ربوبیت بر ملکیت است مناسط
ملکیت بر الوهیت است چنانکه ملکیت کاربرد از الوهیت است ربوبیت از کاربرد از ان
اوست تشخیر که همانا از مقتضیات ملکیت است سرایه گرم بازاری الوهیت
باشد و تربیت مناسب که از آثار ربوبیت است عمده دستکاری ملکیت بود نظر برین
ربوبیت نیز از کاربرد از ان الوهیت و مجبوتیه خواهد بود پس آنکه از سوسه پناه جوید
ازین راه پایه پایه مجبوتیه و خود رسد و چاره کار خود که همانا کار اوست بچوید و از کس دیگر
نگوید بان اگر سوسه را مخالفه باقتضای عبودیت بنمودی البته تعوذ از ان ازین
درگاه باین راه نمی بایست که هر کاری و هر مردی مگر قاعده علاج بالصدر است خودی
نظر برین پناه از سوسه بدرگاه عبودیت و الوهیت می باید جست مگر افتادگان حضرت
عبودیت را رسانیدن عرائض خود تا بآن درگاه بی وساطت توانش چه بد چه
خیال متعسر است که رعایا را بلکه اعراض حال خود میو سطر کشند و نشنند و لار و
دشوار باشد از اینجا وجه ترک داد عاطفه باین اوصاف مسطوره اعنی رب الناس
ملک الناس الله الناس و اختیار ابدان هم داشته باشی و هم مطلب اصلی سوجه
شده باشد یعنی وجهه پناه جوئی بسره درگاه متنازله که بچه نایب دیگر است از یک
بزار واضح شده باشد مگر خوشتر آن است که اینجا نب هم تثلیث مناسب بر آورده
شود عزیز من و هو اس را بیان حقیقه متعوذ منه پندار و این را متقابل مرتبه الوهیت

که ملک الناس و رب الناس عنوان همان حقیقه اند و خاص را از خواص او
 باید شمرد که قاهر بران جز ملکیت که از خواص الوهیت است نتوان شد پس
 حاصل این خنوس همین اختفاست که کار و زردان باشد و تدبیر و ادبیت ایشان
 جز شایان از کس دیگر امید نتوان کرد و الذی یومس بیان فعل ماضیه و هو
 است که دافع آن جز تربیت که کار الوهیت بواسطه ملکیت است نتوان شد
 اکنون از وجه توحید متعویبه و تریع متعویسه در سوره فلق هم بقدر فهم می بایست
 مخفی اگر بیانی نشانده باشد اول ضرورت که لب و دهن و غیره جانوران بر
 خوار و غیره تا بدان رسد و دوم ضرورت که آب چاه و هنر و باران و هوای حیات
 آفتاب باور رسد و سوم برف و غیره اسباب احتقان حراره غریزش بر و نیت چهار
 مالک بوجه عداوت شاخ و برگ نه برند و پنج او نه بر کنند اگر اینهمه سامان فراهم شد
 امید است که آن نهال گل و بار آرد ورنه امید کامیابی معلوم چون این مقدمه مهمل
 شد میباید شنید که فلق چه اولین سامان روئیدگی است سگر این انداز پیدا کردن
 نه مخصوص به نباتات است بلکه در جمله مخلوقات همین سان کنند چیزی را از چیزی
 می برارند و همین را شکافتن گویند از غذا که کثیر المقدار نقطه و بقیه و از ابر باران
 برارند و از آفتاب نور و از علت معلول و از وجود هیات کل ممکنه را برارند و غرض از زیر
 تا بالا و پدید آوردن همین شکافتن است و بسن اندرین صورت رب الفلق کنایه
 از خالق باشد سگر بمعنیت تربیتیه که عنایت راستنرم است نظر برین در باره
 حفظ مخلوقات استعانت راست و حفظ را دانسته که از چار چیز ضرورت است
 اول اشاره باول است و ثانی ثبانی و ثالث ثبالت و رابع برالبع و ح

این تطبیق آن است که اضافت شرب با حلق شیر بیان است که آن شرب
 مقتضای ماهیتش بود و دانی که سبزه خواری مقتضای طبیعت جانوران صحرائی است
 پس ازینکه من شرب غاسق اذ اوقب فرمودند گویا اشاره بارتفاع اسباب وحدت
 کردند چه قید اذ اوقب دلالت بر آن دارد که غاسق را اگر چیزیست پیوسته موجب
 اینجات شرب باشد و نه شرب تخمیز و مگر دانی که حاصل این وقوب این وقت
 همین القطاع علاقه از ماندن پس اول علاقه را مقید خود باید بکاشت تا انقطاع
 او موجب شرب شود و پدید است که افاده علاقه جز اسباب و سامان در اشیا دیگر نباشد
 بعد ازین و من شرب النفس فی العقد فرموده اشاره بتجوّز از موانع ترقی کرده اند
 چه نفس فی العقد بحر بود و اثرش میدانی که همین عروض عوارض مخالفت طبیعت
 اصلی بود که مانع از ظهور آثار اوست و بهر برف واقع علی الاشجار که جز از غریزش
 محقق گرداند و از نشو و نما و ترقی باز دارد و مشابهت تام دارد و چنانچه جمله کائنات
 انشط من عقل در پیچ و احوال متعلقه سحر پیودیان بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم وارد است دلالت بر اینقدر دارد که چیزیست بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
 غالب آمده مقتضیات طبیعی را پوشیده بود پس از آن من خبر عابد اذ احسد فرموده
 بتجوّز از همدان کینه کش کردند که نبایش بر عداوة است نه آنکه هیچ خواهش جانوران
 مقتضای ماهیت انسانی است والله اعلم علیهم السلام و احکم
 متعقباتیم در بیان معنی بیت شبنوی شریف
 کفر و کبر و کمالی ملت شود به هر چه گیرد غلّی علت شود بسم الله
 الرحمن الرحیم سرایا غلّی و کرم مرز عید القادریک صاحب

باید دانست که ایمان و کفر را نیز تشبیه است که روح ایمان کفر از ابدی خوانده شود
 که شاد و فعال است و کفر را نیز تشبیه است که روح ایمان کفر از ابدی خوانده شود
 کفر پس اگر کامل و در ایمان صورت کفر را نیز تشبیه است که روح ایمان کفر از ابدی خوانده شود
 همچنین که صفات خصوصیت ایمان بر روی کار آورده و اگر گویند که ایمان آوردن ایمان کفر است
 بجا باشد لیکن از خود و دانش آنحضرت می دانیم که بشریت آثار حقیقت و صورت پس از آن
 باشد در صورت انسانی جدا آثار از حرکات سکناات و کیفیات و حیاتی و شغلی و شغلی
 گریه و غیره که از روح انسانی و حقیقت انسانی نمیرسد اگر روح انسانی را بیاوریم بیاوریم
 سرکار و نماز و این علاقه که می بینی از میان برخیزد باز این آثار ناشی از خواهی یافت
 نظر بر این است که حقیقت ایمانی را بیاوریم کفر هم نماند و آن شاد جان و دین
 ظلماتی نیست و این نور و ظهور و از آن طرف هم باشد بلکه خود این یک چیز است از آثار آن شاد
 باشد و این صورت خود یکی از مقتضیات آنست و معنی بود اگر شاد باشد بجا نیست پس چنین بود که
 رایج بین که اقتضای همان امور رابطه است از کیفیات فلیقه حال را خوانی که سر و دم باشد از آن
 جدا نماند این هم هند و اعنی پنج و شادی شوق و یاس امری است واحد که مجتنب خوانند
 اگر تفاوت است تفاوت و تفاوت و محو گشت همچنین بنشاند و اقرار شد و این آثار آن است و این آثار
 وقت کمال ایمان هم کیفیت ایمانی اگر باشد چه حرج اعنی وقت اگر بنشاند خاطر اظهار
 مافی الضمیر میباشد و این اکثر است و قوی بغرض چند که متعلق با ایمان باشد و حقا این
 سر حکومت هم میباشد عظیمترین آن اغراض اعلی و کلمه الله و ترقی دین و صلوات
 خلافت میباشد که در صورت گشته شدن مشورت بدین سبب مقتضای ایمان است
 و همچنانکه خوف جان باشد که همان ایمان و دین و دانی که در اجراء کفر است

نتوان شد چنانچه حضرت عمار بن یاسر هم بعضی دیگر اکابر و چنین اوقات کرده اند و همین کارنان
 که او شان را بنیط و کفر گرفتند و ملت شد ما را و شمار اکنون خست این قسم جان بر پیا
 و چنین اوقات هم سید با بحله جناب و رکائات صلی الله علیه و آله و سلم خبر اینچنین که هر گویا
 عمار رضی الله عنه شنیده گفت نشدند و بر عکس اند و دیگران فرمودند که عمار کافر شده از شما
 به ایمان پر شده و باز که حضرت عمار را خواند فرمودند که اگر باز چنین اتفاق افتد باز همچنین بگو
 و جان دست کفار است از این بشاو که از شما با ایمان پر شد پس بدل میریزد که باعث
 این قسم بدگوئیا کیفیت ایمانی بود فقط محبت جانی نبود و اگر پیش فقط علاقه محبت جانی
 بود و عرض نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از این شایسته بکفران حضرت عمار بود فقط نه تر اید ایمان
 او شان و چه این فعل چنانچه بطاهر می نماید دران صورت هم این سنیت او شان سبب
 ماند فقط اگر فرق است نیست که در صورت اولی و حقیقت فعل عمار حقیقت
 افعال امثال با فرق باشد و صورت دیگر چه حرج که در انتخاب حص ما و پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم اگر اتحاد است فقط و صورت است حقیقت فرق زمین آسمان است چه از کتاب
 رخصتهای مثل کتاب یمتها بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت بود اعنی در محلات
 و همچنین که در محیط آن از کردن و ناکردن هر دو ضروری بود تا الزام یک جانب از
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم موجب مغلطه عوام نشود و بالجملة افعال نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 بر پنج وجه کاتیلج از ان می یابید و پنج سائل بهر طرح خواه از قسم کردن باشد یا از قسم نکرد
 از قسم عزیمت در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و حق مالمبتعان با آن که هر چه
 گرفته ایم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفته ایم او آنچه که رضای باری بدان تعلق
 پذیرفته و نوعی از تحریض و ترغیب بدان کرده اند عزیمت است و رنه رخصت

و اینست که در این کتاب
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در این باب آمده است

اعنی بہتر آن است کہ کھند و اگر کنند غذائی و عتبار نیست کہ بخوف آن جگر خون شود
 چون معنی مصرعہ اول بجای خود نوشت معنی مصرعہ ثانی را بجای باید نشاند
 مسجدی نیز کہ در شان آن در آخر سوره ہرات میفرمایند والدین را بخند
 مسجد خراب و آفرینند بقای این المؤمنین و اصرار المنجارب
 اللہ و یہود من قبل و لیخصر ان اردنا الا الحسنہ
 واللہ یعلم انہم لکاذبون لا تقم فیہ اید المسجد اسس
 علی التقوی من اول یوم الحق ان تقوم فیہ الایہائی این
 مسجد منافقان بودند غرض فاسدہ و بین بنا سطح نظر داشتند چنانچہ باجماع
 آن دین آیات او شافرمودہ اند بوجہ فساد نیات او شان این عمل خیر او شان
 کہ در مرتبہ ہورت کافر ایمان و اہل ایمان بود آنچنان رشت و زبون شد کہ
 خود از بالا ہفت آسمان پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صدا میزد لا تقم فیہ
 اید ادا دند و چنین نماز و روزہ و اقرار شہادتین اہل نفاق را تصور باید فرمود
 کہ از سر تا پای بیعتی و زبونی کہ همانا معنی علت است بیخ نخواہد بود اگر بالفرض
 کسرا با او کار افتد باید کہ پس ایستد کہ یکبارہ کارہ اند و السلام نظر با اتحاد جناب
 بامیر محمد بنی بیگ صاحب بن پیچہ جدا گانہ نمی نویسم بعد سلام بہین یک مصنون
 است السلام بہیہ او اوران سلام احقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب
 مولوی تنہا صاحب مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علیخان صاحب
 سلام احقر رسانند فقط

نوحہ و فراق حضرت مولانا جناب مولوی محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ

مصنّف منشی حمید الدین متخلص بچودریش قصبہ سبھل

کہ ہمیں روئے زیبا قدر غنا
چہ افتادت کہ تا دامن کشیدی
جفا کردی کہ زیر خاک رستی
یو در روی ترا ہر دیدہ جو یاہ
گل نظارہ از حسن کہ چہ نیم
مرا از دیدن تو دیدہ ہا بسند
مرا بے تست جام عمر بسریز
بمیرم زیر پایت جان سپارم
کجائی روح مایان جان مایان
کجائی ایکہ سویت چشم باز م
تہ خاک لحد ایسان بچود
تسناو کہ او دیرینہ ام بود
بہ پیش آستان جان سپارم
کفن از دہشت قہر م جویت
وبال جان نباشد داؤن جان
رخسخت دور مرد و لون جوان مرد
خدا آمرزش مرد نکو بودہ ھ

وہ از خاک مولانا بیرون آ
چہ دیدی کہ سرم سایہ بریدی
نہ پہلو مگر فتم پاک رستی
مرا باشد اگر صد چشم بینا
کشاہم دیدہ گر روئے کہ ہم نیم
تساہر لخطہ کار سے با جذاوند
ترا از دیدن ما گشتہ پرہیز
کجائی تا ترا خدمت گزارم
کجائی او سرو مان مایان
کجائی ایکہ بر تو بود ناز م
تو و آغوش قبر ایسان بچود
ہماں حسرت کہ اندر سینہ ام بود
کہ باشد کاشکے گر اخیتارم
سرم بر زانو بیت چشم بر بیت
و گر نہ ہر کجا باشم خرامان
کس کو دیدہ پیش کو فلان مرد
تو فرمائی بر این شرب کہ او بود

ترا چون برگزیدست عالم غیب
نه تشنه تا نه خاک فگندند
اگر ندی به حال من قد من زن
وگر خود مرومی و چشم من شو
اگر نهایت مقصود باشد
ولی دارم زور و غیره
سود دارم ز سودا و دیگر باک
نهان دارم درون سین خانه
و چشم و اندرونش پرده ایلم

همین گفتن سنا تخم بیشک وریب
نه رازی تا که پنهانت پسندند
وگر خالی بیاور سر و دم من
وگر گنجی بیاور حدقه ام رو
هزاران خلوتم موجود باشد
بیا بنشین قدم زن لا و باری
بیا بنشین قدم زن چیت چالاک
بیا بنشین قدم زن مالکانه
بیا بنشین قدم زن ای گلانه

دماغم شدیدی از فکر اغیار
بیانستین قدم زن است و سرشار

الحمد لله الذي جعل في هذا المسمى باباً لقرآني يتضح جميع خصال سعيد الزين مولوي محمد منظر حسن صاحب

شاگرد اکمل المفسرین فی فضل الحجتین قدسوة الفقہاء زینۃ الدین ارجاب مولانا شید

گنگوہی و مولانا احمد حسن صاحب امروہی و مرطبیع گلزار احمدی واقع شہر آباد
باہتمام راجی الی رحمت اللہ علیہ محمد علی اللہ علیہ حبیب
سنہ ۱۲۸۱ ہجری طبع گردید

نام کتاب	نام مصنف	قیمت	محمول
آبجیات	مولانا محمد قاسم صاحب نانوتوی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تفسیر دہریہ کاغذ لایبی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
زبرد کاغذ مروج	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
چہرہ الشیخ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
لغات قاسمیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قاسم العلوم بمبرورہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
الدلیل الحکم	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تحدید الناس	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
اسرار قرآنی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
حجۃ الاسلام	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
حق البیج فی اثبات الزیج	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تخصیص العقائد	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
رسالہ تفسیر	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
مباحثہ شاہجہانپور	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قصائد قاسمی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
زبدۃ المناسک	مولانا رشید احمد صاحب گکوی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
برائت الشیعہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
انشائات الامامیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
لغات رشیدیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تفسیر حنائی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
ظفر بین	مولوی محمد علی صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قصائد اربع المسیطیہ	شاہ ولی اللہ صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
مکتوبات المسیطیہ	شاہ عبدالقادر جیلانی رحمہ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	ومیراجان خان صاحب رحمہ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	دشاہ ولی اللہ صاحب رحمہ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
اجوبہ اربعین حصہ اول	جناب مولانا محمد قاسم صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
رسالہ فیوض قاسمیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰

اور انکو سوانہ ادبی کی کتابیں ہر قسم کی موجود ہیں جن صاحبکو مطلوب ہوں قیمتیں سبیکہ شہر سرگوبہ فرما لینے فاضل
 محمد ابراہیم شاہجہانپوری میمنہ درہ عری شہر مراد آباد واقع مسجد بابو شایقی